

قاتل شبگرد و عاشق

«ریچارد رامبرز» معروف به «قاتل شبگرد» یکی از پیچیده‌ترین جنایتکاران سریالی تاریخ بود که در کمال تعجب دلباختگان زیادی داشت و ۲ بار هم در زندان از دواج کرد

سیدمصطفی صابری | روزنامه‌نگار

پرونده

دنیای جرم و جنایت، انسان‌های خطرناکی را به‌خود دیده که در بروز رفتارهای پرخطر و مجرمانه هیچ مرزی را رعایت نمی‌کردند. اما در بین آن‌ها ریچارد رامبرز ملقب به «شکارچی شب» که طی ۱۴ ماه مرتکب ۱۳ قتل، ۵ تلاش ناکام به قتل، ۱۱ تجاوز و ۱۴ سرقت شده، مورد خاص و عجیبی است که نظر جرم‌شناسان را به‌خود جلب کرده است. او وقتی فقط ۲۴ سال داشته این همه جنایت را مرتکب شده؛ اما چه چیزی درباره شخصیت و نوع جنایت‌های او خاص است؟ بیشتر قاتلان زنجیره‌ای قربانیان خود را از بین افرادی که در معرض خطر هستند با نام و نشانی‌های نام‌گذاری انتخاب می‌کنند، مثل زنان خیابانی یا افرادی که در کوچه و خیابان زندگی می‌کنند، به‌علاوه این که قاتلان زنجیره‌ای برای ارتکاب جنایت از الگوی مشخصی استفاده می‌کنند و در نهایت هم به‌خاطر رعب‌وحشتی که در جامعه ایجاد می‌کنند به‌شدت منفور می‌شوند. اما ریچارد برای جنایت‌های خشن و عجیب خود به خانه قربانیان می‌رفت. آن‌ها را در امن‌ترین محیط زندگی هر کسی یعنی خانه‌اش سلاخی می‌کرد. او هیچ الگویی در قتل‌ها نداشت. ابزارهایش متفاوت بود، قربانیان هیچ اشتراک سنی یا شخصیتی نداشتند و برای همین تا مدت‌ها مشخص نبود سلاخی‌های لس‌آنجلس کار یک نفر باشد و در کمال تعجب وقتی رامبرز دستگیر شد و آرامش به‌شهر بازگشت، با بخش دادگاه و مصاحبه‌های تلویزیونی او، چندین نفر دلباخته‌اش شدند؛ طوری که یکی از آن‌ها ۷۵ نامه عاشقانه برای این قاتل متجاوز نوشت و در نهایت با هم ازدواج کردند. عجیب‌ترین که ریچارد با این که در زندان منتظر حکم اعدام بود دوبار ازدواج کرد! مجموع این مسائل باعث کنجکاوی برای درک شخصیت این قاتل و واکنش جامعه به جنایت او، به‌خصوص دلباختن چند نفر می‌شود. در این پرونده از جنایت‌ها، نحوه دستگیری و روابط عاطفی او در زندان خواهیم گفت.

دریافت نامه عاشقانه

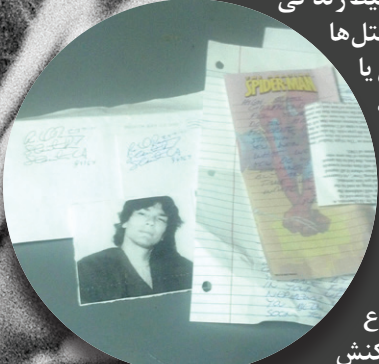
بعد از ۴۳ قتل، تجاوز، سرقت و ...

تصور کنید یک نفر به ارتکاب ۴۳ قتل، تجاوز، سرقت و ... متهم شود، شهر راوار فضای رعب‌وحشت کند؛ چند قربانی که توانستند از چنگال او فرار کنند روی رفتار و حشیانه، دندان‌های پوسیده و ... او تأکید داشته باشند اما او چنان در دادگاه و مصاحبه تلویزیونی ظاهر شود که چندین نامه عاشقانه از آدم‌های معمولی دریافت کند. یکی از آن‌ها دورین لیوی است، طرفدار دوآتشی که ۷۵ نامه برای رامبرز نوشت و در نهایت با او ازدواج کرد. دورین تا سال ۲۰۰۹ یعنی به مدت ۱۳ سال همسر رسمی رامبرز بود. آن‌هم در حالی که قاتل شبگرد لس‌آنجلس تمام مدت در زندان بود. خانواده دورین وقتی متوجه شدند دخترشان می‌خواهد با یک قاتل زنجیره‌ای شیطان پرست ازدواج کند او را طرد کردند. سال ۲۰۰۹ که بعد از ۲۴ سال بالاخره اتهامات مربوط به تجاوز رامبرز تأیید شد، دورین که از قرار معلوم با در دو قاتل بودن شوهرش مشکلی نداشت، بالاخره از او جدا شد. اما رامبرز چند سال بعد و قبل از مرگش با یک نفر دیگر نامزد کرد. معلوم نیست اگر او قبل از اعدام با مرگ طبیعی نمی‌مرد چند بار دیگر ازدواج می‌کرد؟



عجایب زندگی یک قاتل زنجیره‌ای

ریچارد رامبرز فرزند یک خانواده مهاجر بود. پدرش نیروی پلیس بود و مثل دیگر مهاجران زحمت زیادی برای زندگی و اقامت کشیده بود. برای همین به طرز فجیعی سخت‌گیرانه رفتار می‌کرد. طوری که ریچارد برای فرار از کتک‌های پدر ناچار بود در قبرستان بخوابد. از ۱۰ سالگی به سراغ مصرف مواد مخدر رفت و گویا کم‌کم وارد گروه‌های شیطان پرستی شد. رامبرز در نوجوانی به‌شدت تحت تأثیر عمویش یعنی میگل بود. میگل که از جنگ ویتنام بر گشته بود و خاطر اتش از جنگ و تجاوز به زنان را با و له برای ریچارد تعریف می‌کرد. در نهایت تیر آخر را به روح و روان ریچارد زد و در حالی که ریچارد فقط ۱۳ سال داشت پیش چشمانش شاهد قتل زن عمویش به دست عمویش بود. به نظر می‌رسد میگل سال‌ها بیماری‌های روحی ناشی از تجاوز به ویتنامی‌ها را که مرتکب شده بود، با خود حمل و به بدترین شکل ممکن به ریچارد منتقل می‌کرد. شاید برای همین احساسات او به‌شدت کور می‌شود طوری که روش‌های بازجویی برای شکستن او و اعتراف‌گیری عمل نمی‌کند. البته رامبرز شخصیت پیچیده‌ای داشت. او گاهی مدعی می‌شد تمام جنایت‌ها را به‌خاطر شیطان انجام داده و گاهی می‌گفت خودش یک شیطان است. اما در بازجویی‌ها و مصاحبه‌های اولیه منکر همه چیز می‌شد. او در جریان دادگاه هیچ حس پشیمانی نداشت، نام شیطان را فریاد می‌زد و حتی برای سرگرم شدن با وسایلی که همراه داشت نور به چشم حاضران در دادگاه می‌انداخت. یکی از مصاحبه‌های او بسیار عجیب است، ریچارد با ذکاوت عجیبی از پاسخ به سوالات مجری فرار می‌کند. وقتی مجری از او می‌پرسد آیا واقعاً ۱۳ نفر را به قتل رسانده بدون آن که منکر شود می‌گوید ترجیح می‌دهد جوابی به این سوال ندهد چون به‌رای دادگاه اعتراض کرده است. در همین مصاحبه حتی نظریات شبه جامعه‌شناسی عجیبی را درباره ریشه‌های خشونت در آمریکا مطرح می‌کند. البته برای قاتلی که خیلی خونسرد به کتابخانه می‌رفته و از متصدی درخواست می‌کرده کتاب‌هایی درباره طالع بینی و شکنجه به او بدهد، ارائه نظرات عجیب دور از ذهن نیست.



پشت پرده جنایت‌های رامبرز

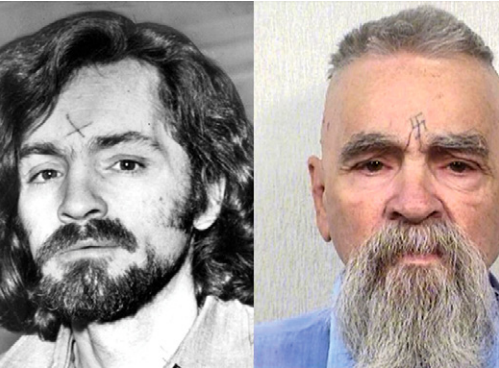
جزئیاتی تکان‌دهنده از نحوه جنایت‌های قاتل شبگرد که به خانه قربانیان می‌رفت



رامبرز در سال‌های جوانی در هتلی مشغول کار شد و حین کار، سرقت‌های جزئی انجام می‌داد تا این که حین ارتکاب جرم دستگیر و از کار اخراج شد. او که شغل و زندگی بسامانی نداشت به دلایل نامعلومی شروع به قتل و تجاوز کرد. او به خانه قربانیان می‌رفت. سعی می‌کرد اثر انگشتی باقی نگذارد. اولین جنایت رسمی ثبت شده او مربوط به قتل یک زن ۷۹ ساله است. او در بیشتر قتل‌ها مرتکب سرقت هم می‌شد. حتی گاهی با خونسردی بعد از سلاخی قربانی به سراغ پخچال می‌رفت و خوراکی می‌خورد. بین چند قتل اول یک سرقت کوچک مرتکب شد و بابت آن ۳۶ روز در زندان بود اما پلیس نمی‌دانست سارق خرده‌پایی که گرفته یک قاتل زنجیره‌ای است. شیوه قتل‌هایش بسیار فجیع و توأم با خشونت عجیبی بود که ذکر جزئیات آن ضروری نیست. او از اسلحه قمه، چاقو و حتی شوک برقی برای شکنجه و قتل استفاده می‌کرد و آن قدر روش‌هایش متنوع بود که پلیس لس‌آنجلس حدس نمی‌زد همه این جنایت‌ها کار یک نفر باشد. هیچ الگویی در انتخاب قربانیان و نحوه قتل وجود نداشت جز این که تمام قتل‌ها شب اتفاق می‌افتاد. دو نفر از آخرین قربانیان رامبرز دو پسرزن بودند که تا سرحد مرگ شکنجه شده بودند و بعد به آن‌ها شوک برقی داده شده بود. رامبرز با تصور این که آن‌ها کشته شده‌اند جسم نیمه‌جان‌شان را رها می‌کند اما زنده ماندند. او از یکی دیگر از جنایت‌ها علایم شیطان پرستی را با رژروی دیوار خانه قربانی می‌کشد. از این‌جا کم‌کم ایده این که قاتل همه قربانیان یک نفر است، شکل

آیا «رامبرز» مرید «چارلز منسون» بود؟

یکی از عجیب‌ترین جنایتکاران آمریکا چارلز منسون است. مردی که حدود ۴ سال قبل در ۸۳ سالگی در زندان مُرد. چارلز منسون یک فرقه عجیب تشکیل داده بود که پیروانش بدون هیچ چون و چرایی آدم‌ها را سلاخی می‌کردند. خود منسون هیچ کس را نکشت اما ۳۵ نفر به اراده او توسط مریدانش کشته شدند و بعد هم تمام گروهش متلاشی شد. اگر چه رامبرز سال‌ها بعد جنایت را آغاز کرد اما به‌خاطر توحش زیاد همیشه این سوال وجود داشت که آیا از منسون الهام گرفته یا نه؟ حتی مجری تلویزیون همین موضوع را از او پرسید و رامبرز از پاسخ طفره رفت. بد نیست بدانید مشهورترین قربانی منسون و گروهش شارون تات بازیگر معروف و همسر رومن پولانسکی کارگردان پُرآوازه سینما بود. از عجایب منسون همین بس که او هم در ۸۰ سالگی و در شرایطی که بیشتر عمرش را در زندان گذرانده بود و باید برای ادامه عمر هم در زندان می‌بود با دختر ۲۶ ساله‌ای ایلین برتون نامزد



ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

دوشنبه • اول اسفند ۱۴۰۱

۲۹ رجب ۱۴۴۴ • ۲۰ فوریه ۲۰۲۳

شماره ۳۱۱۵۷

۳۳۷۷

دل‌بستگی‌های نامناسب اما

تامین‌کننده کاستی‌های روانی

پاسخی روان‌شناسانه به یک سوال؛ چرا عاشق افرادی می‌شویم که مناسب ما نیستند و حتی ممکن است به ما آسیب بزنند؟

دکتر الناز علوی | متخصص روان‌شناسی

احتمالاً بعد از مطالعه زندگی «ریچارد رامبرز» معروف به «قاتل شبگرد»، درک این که یک نفر بعد از دستگیری این قاتل ۷۵ نامه عاشقانه برای او بنویسد یا چندین نفر دیگر عاشق او شوند و تصمیم به ازدواج با او بگیرند، برای تان سخت خواهد بود. در زندگی همه ما به دنبال افرادی هستیم که حس دوست داشته‌شدنی را که در دوران کودکی مان تجربه کرده‌ایم، برای ما بازسازی می‌کنند. اما عاشقی که ما در کودکی تجربه کرده‌ایم گاهی با جنبه‌های دردناکی هم در هم آمیخته بوده است: حس دیده نشدن، عشق شکننده و بی‌ثبات والدین یا حتی تجربه سوءاستفاده و سوءرفتار از سوی آن‌ها. این مسئله ما را مستعد این می‌کند تا شریکی را برای زندگی مان انتخاب کنیم که شیوه ارتباط او با ما، تداعی‌کننده الگوهای ارتباطی مشخصی است که در کودکی مان آن‌ها را تجربه کرده‌ایم و با آن‌ها احساس آشنایی داریم؛ اما این افراد ممکن است لزوماً با ما رفتار مهرآمیزی نداشته باشند.

عوامل یاور نگرانی

اما تأثیرگذار در انتخاب همسر

همه ما در انتخاب فردی که می‌خواهیم با او باشیم کاملاً آزادیم. درواقع حق انتخاب‌های ما بسیار بیشتر از آن چیزی است که تصور می‌کنیم. با این حال برخی از مهم‌ترین عواملی که در انتخاب شریک زندگی ما نقش دارند، از جایی نیست می‌گیرند که فکرش را هم نمی‌کنیم: دوران کودکی ما، تجربیات روان‌شناختی گذشته، آسیب‌های روانی و تروما یا حتی تجربیات دوران بلوغ. همه این‌ها به صورت ناخودآگاه، الگوی دل‌بستگی ما را شکل و ما را به سمت افراد خاصی سوق می‌دهند که تأمین‌کننده کاستی‌های روانی ما هستند. در حقیقت این بازآفرینی تجربیات عاطفی دوران طفولیت ماست که حس عاشقی را در ما ایجاد می‌کند، بنابراین در روابط عاطفی خود عاشق افرادی می‌شویم که به هر طریق احساسات و عواطفی را که در دوران کودکی خود تجربه کرده‌ایم، در ما زنده می‌کنند. اما همان‌طور که اشاره شد این تجربه عاشقی ممکن است گاهی با جنبه‌های دردناکی هم همراه باشد، مانند احساس خوب نبودن، احساس رها شدن یا احساس رنجش. اما پس از مدتی از ضعف و آسیب‌پذیری آن افراد، خسته می‌شویم و سعی می‌کنیم که از آن‌ها حمایت کنیم و به آن‌ها اطمینان خاطر بدهیم (همان‌طور که در دوران کودکی این کار را انجام می‌دادیم) اما در عین حال این شخص را به دلیل ناتوانی و بی‌لیاقتی‌اش سرزنش می‌کنیم.

تغییر ناپذیر بودن چنین الگوهای دل‌بستگی

حقیقت این است که ما نمی‌توانیم الگوی دل‌بستگی به این افراد خاص را تغییر دهیم اما همیشه راه‌حلی برای پاسخ دادن به روشی بالغ‌تر (برعکس کودکان) به چنین موقعیت‌هایی وجود دارد. بسیاری از ما کودکی سرشار از مشکلات، اپشت سر گذاشته‌ایم، با والدینی که هم‌ما دوست داشتند هم‌باعث رنج کشیدن ما می‌شدند. با این حال این اولین نوع عاشقی است که در زندگی دریافت می‌کنیم، عاشقی که همیشه به عنوان معیار سنجش از آن استفاده می‌کنیم. بنابراین طبیعی است که در بزرگسالی هم به دنبال آن بگردیم، حداقل در قالب اشکال مشابه.

رنج کشیدن که آرامش‌بخش است

در واقع اگر والدین غیراستانداردی داشتیم که ما را به شیوه خودشان دوست داشته‌اند، یعنی با مشکلات و محدودیت‌هایشان، وقتی شخص دیگری را پیدا می‌کنیم که مشکلات مشابهی دارد با وجود او می‌توانیم دوباره آن احساس راحتی پیوند خورده با دوران کودکی مان را تجربه کنیم. ما حتی رنج کشیدن را به واسطه دلایلی که شبیه علت رنج کشیدن در دوران کودکی است، آرامش‌بخش می‌دانیم زیرا ناخودآگاه ما به نوعی آن رنج را با شکل طبیعی عشق مرتبط می‌داند، بنابراین این مسئله تبدیل به علتی می‌شود که احساس کنیم طرف مقابل را دوست داریم. در مقیاس کوچک، این نوع مشکلات عاشقی می‌تواند در طولانی مدت هم دوام بیاورد و مانعی بر سر رابطه افراد ایجاد نکند. در حقیقت این نوع رنج مکرر می‌تواند به یک عنصر شر ضروری تبدیل شود که به نوعی به ما احساس امنیت و آرامش می‌دهد و باعث می‌شود احساس کنیم در مکان مناسبی هستیم.